



روایت سیدعباس نبوی از ماجرای تسخیر

# بچه‌های علم و صنعت اصلا تهران نبودند

کسانی که بعدها در این حرکت بودند و پشتیبان شدند و یک

نوع عقبنشینی و تجدید نظری را مطرح کردند باید به سخافت فکر خودشان در دوره‌های بعدی بینیشند هنوز که هنوز است این نوع حرکت‌ها در تمام نقاط دنیا در چهره افکار عمومی مشتاق دارد و رغبت‌های زیادی به آن هست

سیدعباس نبوی عضو سابق شورای عالی انقلاب فرهنگی و دبیری دفتر تحکیم وحدت را در کارنامه خود دارد. او که اکنون مسئولیت یک حوزه علمیه دانشجویی در تهران را عهده‌دار است، در سال‌های نخست انقلاب همراه فاتحان سفارت آمریکا بود. نبوی از ماجرای آن سال‌ها و گرایش‌ها و قضاوت‌های آن زمان با بیانی جذاب سخن می‌گوید. او به حلقه علم و صنعت هم اشاره می‌کند و ناگفتنی‌هایی نیز در خصوص آنان دارد. گزیده‌ای از گفت‌وگوی ما با سیدعباس نبوی را در پی می‌خوانید:

## علت مخالفت بچه‌های علم و صنعت با تسخیر لانه جاسوسی چه بود؟

ببینید چرایی اینکه مجموعه حرکت‌های سیاسی اجتماعی در دانشگاه علم و صنعت و تربیت معلم خصلت‌های مردم‌گرایانه‌تر و مذهبی‌تری از بقیه دانشگاه‌ها داشت نیازمند یک بررسی مفصل و گسترده در پیشینه تحولات مذهبی اجتماعی شهر تهران دارد و باید این موضوع را در جای خود بررسی کرد. من حالا یک اجمالی از آن موضوع را مطرح می‌کنم که فکر می‌کنم در حد مؤثری بتواند پاسخگو باشد. بخش مهمی از تحولات مذهبی - اجتماعی شهر تهران در دهه چهل و پنجاه در منطقه خیابان شهدا و نیروی هوایی و خیابان دماوند و سبلان و تهرانپارس و این جور مناطق اتفاق افتاد. بتدریج مرکزی مثل مسجد جامع نارمک یا مسجد جلیلی در خیابان ایرانشهر تبدیل به مراکز مهم و محوری و اصلی شدند. یک بخش آن هم در منطقه خیابان دولت و منطقه طرف‌های تجریش اتفاق افتاد. اما شما وقتی می‌آمدید سمت ونج و لنجک یا مثلاً فرض کنید میدان ونک یا ولیعصر و یوسف آباد نه، آن جا فضا برعکس بیشتر مربوط به بدنه هوادار رژیم پهلوی بود. به همین دلیل شما می‌بینید که دانشگاه علم و صنعت و دانشگاه تربیت معلم در یک مجموعه‌ای واقع شده‌اند که این مجموعه از نظر بافت، تکاپوی سیاسی - فرهنگی و اجتماعی دارد به سمت یک نوع رشد مذهبی حرکت می‌کند. اینها اثرات خاص خودش را در مجموعه داشت؛ ضمن اینکه از اساس شکل‌گیری دانشگاه تربیت معلم و شکل‌گیری دانشگاه علم و صنعت یک شکل‌گیری بود که مؤلفه‌های روشنفکری در آن تقریباً وجود نداشت بلکه قوی نبود. مثلاً دانشگاه علم و صنعت اولین بار که شکل گرفت مثل دانشگاه علمی کاربردی امروز بود. یعنی اکثریت رشته‌هایش فوق دیپلم بود و بعداً توسعه دادند و تبدیل شدند به دانشگاه فنی مهندسی. اوایل دانشگاه علم و صنعت به حالت دانشگاه تربیت تکنسین بود که این به مردمی بودن و به بدنه عمومی مردمی نزدیک بودن زیاد گره می‌خورد. لذا فضا با دانشگاه شریف که اسم اولیه‌اش دانشگاه صنعتی آریا مهر بود، با دانشکده فنی دانشگاه تهران کاملاً متفاوت بود.

## مگر فضای دانشگاه شریف و تهران چه طور بود؟

من یادم است بعد از پیروزی انقلاب فکر می‌کنم اردیبهشت ۵۸ بود که کمیته انقلاب چهار، پنج نفر از پسران و دختران مارکسیست

شد که خیلی سر و صدا ایجاد کرد و روزهای اول ما هم خیلی حرص می‌خوردیم و ناراحت می‌شدیم. اینها بچه‌هایی بودند که بیشتر زبان بلد بودند چون دانشگاه ملی و دانشگاه نفت آبادان و دانشگاه بخش فنی مهندسی شیراز درس می‌خواندند. خبرنگارها هم زیاد مراجعه می‌کردند بخصوص اگر فیلم‌ها و عکس‌ها را هم نگاه کنید، دو سه تا از این دخترهای دانشجو جلوی در دائماً دارند جولان می‌دهند و صحبت می‌کنند. من هم مشکل داشتم و ناراحت بودم چون از همین در که نگاه می‌کردی اتاق روپرو سر نشی داخل لانه اتاق ما بود. من بودم و حسین محمودزاده بود و مرحوم رحمان دامان. ما سه نفری داشتیم این کار را انجام می‌دادیم. بعد اعتراضات جدی شد که اینها از جانب چه کسی دارند حرف می‌زنند. آخر اینها مصاحبه می‌کنند مرتب حرف‌های جدید در می‌آید.

## تمقیبه به چه صورت انجام می‌شد؟

آمدند اعلام کردند که حاج آقای موسوی خوئینی‌ها می‌خواهد برای بچه‌های هر دانشگاهی جداگانه یک سخنرانی توجیهی داشته باشند. ایشان این کار را کرد. یعنی یک جلسه برای همه صحبت کرد و بعد بچه‌های هر دانشگاهی جداگانه جلسه داشتند. منتهی روزی که بچه‌های دانشگاه ملی بنا بود جلسه داشته باشند یک هفته‌ای گذشته بود و اینها از یک در کوچکی که از سفارت باز می‌شد به بخش کنسولی کوچی بفل سفارت می‌آمدند برای گذرنامه و ویزا. این ورودی کنسولی به سفارت یک در خیلی کوچکی دارد. کنسولی را جدا انداخته بودند که نفوذی به داخل سفارت نداشته باشد. به بچه‌ها گفت بیایید ساختمان کنسولی بچه‌های دانشگاه ملی رفتند ساختمان کنسولی و در را رویشان قفل کردند. بعد آنجا یک تعداد از بچه‌های ملی را انتخاب کرده بودند. آقای موسوی خوئینی‌ها از ۱۲-۱۰ نفر از آن صد و چند نفری که آمده بودند تشکر کرد و بچه‌ها هم از اینها تشکر کردند که آقای رحمت کشیدید که یک دفعه اعتراض و سر و صدا بلند شد ولی دیگر نمی‌توانستند برگردند، در حقیقت در سفارت پشتشان قفل شده بود.

## ظاهراً طرحی هم به اسم آمبولانس وجود داشته. راجع به آن هم توضیح می‌دهید؟

بعدها برای اینها که بو برده بودند و نرفته بودند یک طرحی اجرا شد به عنوان طرح آمبولانس. این عده بی جهت در لانه مانده بودند

این گروه‌های مثلاً چریک‌های فدایی و توده‌ای را در میدان غار دستگیر کرده بود. چون آنها می‌رفتند میدان غار روی خانواده‌های ضعیف کار می‌کردند. بعد از دستگیری دانشجویان تحصن کردند. تحصنی شاید بالغ بر هزار نفر یا دو هزار نفر. سالان فنی و تمام محوطه و دورس و سالن بالا پر از جمعیت بود. دلیل این تحصن این بود که می‌گفتند چه کسی در این مملکت جرأت کرده و به خودش اجازه داده که دانشجوی دانشکده فنی را دستگیر کند؟ ما اینجا تحصن می‌کنیم تا آنها آزاد شوند. یعنی دانشجوی فنی بودن برای خودش این همه اهمیت و ارج و قرب داشت. بنابراین این فضای روشنفکری یک فضای خاص خودش را ایجاد می‌کرد.

## راجع به قضیه تسخیر لانه جاسوسی صحبت کنید.

روز ۱۳ آبان ۵۸ سفارت آمریکا توسط بچه‌ها اشغال شد و این قضیه مدت زیادی هم طول کشید و کار بسیار مهم و عظیمی بود. واقعا ابتکار بسیار بزرگ و عظیمی بود و کسانی که بعدها در این حرکت بودند و پشتیبان شدند و یک نوع عقبنشینی و تجدید نظری را مطرح کردند باید به سخافت فکر خودشان در دوره‌های بعدی بیندیشند. هنوز که هنوز است این نوع حرکت‌ها در تمام نقاط دنیا در چهره افکار عمومی مشتاق دارد و رغبت‌های زیادی به آن هست. دوست دارند که نسل جوان جسور باشد و مشتاق قوی به دهن قدرت‌های جنایتکار و سطله‌گر بزند. بچه‌ها رفتند در سفارت مستقر شدند و یادم است که ما شدیم کمیته به اصطلاح مدیریت داخلی و کنترل بچه‌های سفارت. من ظرف ۳ روز فکر کنم چهار بار یا پنج بار کارت‌های بچه‌ها را عوض کردم.

## چرا؟

علتش این بود که در حقیقت ما بایستی افراد را تصفیه می‌کردیم و عده‌ای باید می‌رفتند بیرون. من هم در این کار توانمند بودم. آنجا هم دستگاه‌های خیلی خوب و جالبی داشت، مثلاً ما برای اولین بار با این دستگاه‌های تایپ که **ibm** بود و گوی **ibm** داشت کار کردیم. قبلاً با دستگاه‌های قدیمی‌تر کار می‌کردیم. من بلافاصله رفتم و شروع کردم و کارت‌ها و اسم‌ها را تنظیم کردم و کارت دادیم و همان ظهر ساعت ۲ کارت دادیم. شب من کارت‌ها را عوض کردم. فردا هم دوباره کارت‌ها را عوض کردم و عصر یکسری افراد را خواستم. یک کاری هم در مورد بچه‌های دانشگاه ملی انجام

چشم‌پوش‌های دانشجویی

از شرقی زدگی و غربی زدگی تا انقلاب اسلامی



بعدها برای  
اینکه که بو برده  
بودند و ترفقه  
بودند یک  
طرحی اجرا شد  
به عنوان طرح  
آمیولانس. این  
عده بی جهت  
در لانه مانده  
بودند و اذیت  
می کردند و  
هر ترتیب راجع به  
اما و اگر  
می آوردند. طرح  
هم این طور  
بود که وقتی  
کرد فرود خواب  
بود یک مرتبه  
با تشک او را  
در آمبولانس  
می گذاشتند و  
تا می آمد بیدار  
شود آمبولانس  
از لانه خارج  
می شد و فرد را  
در خیابان پیاده  
می کرد

و اذیت می کردند و مرتب راجع به هر تصمیمی اما و اگر می آوردند. طرح هم این طور بود که وقتی که فرد خواب بود یک مرتبه با تشک او را در آمبولانس می گذاشتند و تا می آمد بیدار شود آمبولانس از لانه خارج می شد و فرد را در خیابان پیاده می کرد.

### برای چند نفر این کار را کردید؟

نمی دانم. باید آمارش را از مسئولین پشتیبانی سفارت و آقای عباس عبدی پرسید.

حدود یک هفته ۱۰ روزی گذشت که شورای سفارت یعنی آقای اصغر زاده و میردامادی و اینها جلسه تشکیل دادند و بحثشان این بود که ما تحکیم را شروع نکرده ولی کردیم و معلوم نشد چه شد! یک مقداری بحث کرده بودند مثلاً یکی از حرفها راجع به تنظیم یک مراسم نامه بود، اما این تنظیم مرامنامه از آن بحثها و صحبت‌های اولیه بود. بعد معلوم نشد چی شد. آمدند بین بچه‌های دانشگاه‌ها وارد این بحث شدند که چند نفر بروند بیرون و تحکیم را شکل بدهند. خوب سفارت برای خودش یک دنیا و یک قطبی شده بود و اصلاً همه جنبش دانشجویی را فراموش کرده بودند. جریان‌های سیاسی هم خودشان با مشکلات زیادی مواجه شده بودند. بنابراین همه مشتاق بودند که در سفارت باشند به طوری که برای بچه‌های سفارت شروع کردند جدول گذاشتن و مرخصی تعیین کردن که مثلاً در هفته حق ندارند از یک حدی بیشتر بیرون بروند. یا اگر کسی لانه یا بدون هماهنگی مرخصی می رفت دیگر نمی گذاشتند داخل لانه بیاید. بعد برای متاهلین زمان بندی کرده بودند. بعضی‌ها هم بودند که ازدواج کرده بودند و هر دو دانشجوی هم در طرح سفارت شرکت کرده بودند، اینها می گفتند این که نشد زندگی! بالاخره باید یک ایامی باشد که برویم سرزندگی و تغییراتی اینچنین لازم بود انجام شود. من حتی به عنوان یک لطیفه عرض کنم همان بعد از ظهر روز ۱۳ آبان فکر می کنم آقای بی طرف به ما گفت: یک گشتی در این ساختمان‌ها بزن ببینیم چه خبر است؟ بعد که ارتباطات رسانه‌ای شروع شده بود بچه‌های شورا کاملاً درگیر این مسئله بودند و اصلاً نمی توانستند بفهمند وضعیت داخل چطور است؟ مثلاً یک آقای توکلی نامی از بچه‌های فنی بود که زبانش هم خوب بود و داشت با اینها ارتباط برقرار می کرد. معلوم نبود توکلی با این گروه گانگنا دارد چه کار می کند؟ کجا و در چه وضعی هستند؟ همان ساعت ۱۲ ظهر که ما رفتیم داخل و قفل در را بچه‌ها بریندند و آمدیم ساختمان اصلی سفارت را محاصره کردیم، بچه‌ها حلقه زده بودند و محاصره کردند. بعد بلندگو آورده بودند و هرچی این توکلی با مسئولین سیاسی و با سفیر صحبت می کرد نمی توانست آنها را مجاب کند که ما چه کار داریم می کنیم.

### چرا؟ یعنی کارمندان و مسئولین سفارت قضیه را جدی تلقی نمی کردند؟

شاید هم یک مقداری مشکلات زبان بود. اینها باور نمی کردند که یک اتفاقی دارد می افتد و فکر می کردند که یک عده آمدند یک مقداری شلوغ کنند. بعد که نتیجه‌های نداد توکلی گفت باید از یک جایی شروع کنیم. شلنگ آب را که روی زمین بود گرفت آورد طرف پنجره‌ها که آب بیاشد به داخل. این مسئله هم برای آنها با آن همه محافظ و امثال آن خیلی مضحک بود. منتهی من و توکلی با سه چهار تاز بچه‌های دیگر آمدیم پشت منتهی الیه سمت شرقی و از پشت ساختمان پیچیدیم و دیدیم پله‌هایی می خورد سمت پائین و زیرزمین. رفتیم پائین و دیگر اینها هم حواسشان به زیرزمین نبود. پنجره یکی از اینها باز بود، بچه‌ها این میله‌ها را کردند و وارد ساختمان شدند. امریکایی‌ها هم شروع به زدن گاز اشک‌آور کردند. ما در از آنجا باز کردیم و رفتیم جلو ولی این وسط آنها تیراندازی کردند و بچه‌های خیلی محدودی هم از سیاه بودند که اسلحه داشتند، اینها هم از این طرف چند تا تیر هوایی زدند. امریکایی‌ها هم فکر کردند قضیه بیش از این حرف‌هاست و در همین بچه‌ها با شور و هیجان خودشان که ما باید برویم شهید بدهیم و جنگ مغلوب بشود توانستند از پله‌ها بالا بروند. امریکایی‌ها هم جاخوردند و دیگر نتوانستند عکس‌العملی نشان بدهند. در نهایت از آن پشت توانستند در باز کنند و در که باز شد بچه‌ها شروع کردند به گروگانگیری. باز هم آقایان سفارت همه این قضایا را جدی نمی گرفتند و به عنوان یک مسخره بازی دانشجویی تلقی می کردند. به هر تقدیر من بعد از ظهر بود که رفتم ساختمان‌های بالا. مثلاً

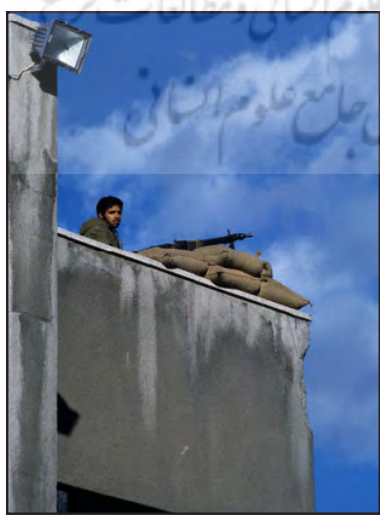
همین بچه‌های دانشگاه ملی توی یکی از ویلاهای کارمندی بودند که دیدم که همه نشستند و دو سه تا از این خواهرها هم گاز را روشن کردند و ماهی تابه و روغن و کره در آورده‌اند که با چیزهایی که توخیال بوده غذا بپزند. من گفتم دارید اینجا چی کار می کنید؟ گفتند که به ما نهار ندادید و گرسنه هستیم و می خواهیم غذا درست کنیم. گفتم یعنی چه؟ دانشجوییم و آمده‌ایم اینجا، اونوقت شما اومدید لم داده‌اید روی این میبل‌ها و غذا درست می کنید. بعد من ظرف را نگاه کردم دیدم نوشته‌special cat گفتم لااقل اگر می خواهید غذا بخورید بفهمید چی می خورید، این غذا گربه است. آنجا را با ناراحتی جمع و جور کردیم. خلاصه یک مقدار این دردسرها را داشتیم. شایعات عجیب و غریبی هم بود که امریکا می خواهد حمله کند و بنابراین اصلاً مسائل دانشگاه و انجمن و... یادشان رفته بود.

### پیشنهاد شکل گیری تحکیم به کجا رسید؟

وقتی اینها این پیشنهاد را مطرح کردند بالاخره پیج بین میان بچه‌ها شروع شد. من هم کلاً از جوانی روحیه‌ام این بود که اگر کار خودش به ثمر رسیدد گفتند که علاقه‌ای نداشتیم به پیرایه‌های بعد از برداریم. آن زمان بعد از یک هفته دیدم سفارت کارش راه افتاده الان شده حضور و غیاب شب و روز و خیلی انگیزه برای این که به این مسئله تن بدهم نداشتیم. خصوصاً این که ما یک قدری آزادتر بودیم و می دانستیم اگر برویم بیرون و بعد بخواییم به داخل برگردیم از ما سؤال نمی کنند. ولی شرایط عجیب انقباضی در سفارت ایجاد کردند که به همه واقعاً سخت گرفته می شد. در این حد من هم خیلی اشتیاق نداشتم بمقام. این بود که بچه‌های دانشگاه تهران نشستند و با خودشون مشورت کردند و در نهایت قرار شد که من از بین بچه‌های فنی و علی مقاری از بین بچه‌های دانشکده علوم به عنوان بچه‌های دانشگاه تهران برگردیم و برویم انجمن دانشگاه تهران را بازسازی کنیم. چون انجمن از هم پاشیده بود و دیگر چیزی نبود. اصلاً همه چیز به هم ریخته بود. آقای حسین رحیمی که (بعد آمد سازمان سنجش) و بعد آقای مصلی نامی از بچه‌های امیر کبیر قرار شد برگردند امیر کبیر را سازماندهی کنند. آقای سید نژاد و این آقای فضل الله موسوی تربیت معلم بودند ولی سفارت نیامده بودند و همین جور منتظر بودند.

### علم و صنعتی‌ها بودند یا نه؟

نه، آنها سفارت نبودند چون آقای مجتبی ثمره هاشمی حدود مهرماه رفته بود استانداری آذربایجان شرقی و غربی. فکر کنم آنجا معاون سیاسی استانداری شده بود و بخشی از بچه‌های علم و صنعت را با خودش برده بود آذربایجان. یکی شده بود فرماندار، یکی معاون فرماندار و... آقای مجتبی ثمره موقع قضیه لانه، آذربایجان بود، جزئیات دقیقش را نمی دانم که آقای احمدی نژاد هم بود یا نه. بعد که ما بهمین و اسفند داشتیم بررسی می کردیم که بچه‌های انجمن‌ها کجا هستند دیدیم که اینها همه آذربایجان‌اند. ما آمدیم بیرون و کار را شروع کردیم. این شروع کردن تبدیل شد به یک شروع کردن



منطقی و قاعده مند.

### چرا؟ چه تغییری رخ داده بود؟

علتش این بود که در حقیقت من دستم کلاً باز شده بود. یعنی بچه‌های سری اولی که بودند، آن زمان در لانه گرفتار کارهای خودشان بودند. بچه‌هایی هم که آمده بودند اکثراً از تیپ عملیاتی و انقلابی محض به یک تیپ فکری تر و تأمل گراتر تبدیل شده بودند؛ مثلاً آقای حسین رحیمی خودش اهل مطالعه و اهل دقت و بررسی بود و شاید از لحاظ علمی ممتاز خاص بین بچه‌ها بود. بچه‌های دیگر هم که ملحق شدند در حقیقت افرادی بودند که آن حداقل‌های اولیه را داشتند. آقای صادق واعظ‌زاده از علم و صنعت آمد و شرایط عوض شد. اولین شورا را ما تشکیل دادیم. ولی باید اول می رفتیم انجمن دانشگاه تهران را تشکیل می دادیم بعد طرف چند هفته تا آخر ماه انجمن دانشگاه تهران را تشکیل دادیم. دعوت کردیم نماینده انجمن دانشگاه‌ها آمدند، بعد شورای عمومی تشکیل دادیم و انتخابات برگزار کردیم. این انتخابات قدری حالت کلیشه‌ای داشت و به دلیل اینکه واضح بود مثلاً از فنی یک نفر باید به عنوان نماینده‌ی دانشگاه تهران بود. یعنی نمی شد از دانشگاه تهران انتخاب کنیم ولی از فنی نباشد یعنی یک چنین قاعده نانوشتی‌های پیدا کرده بود. منتهی علی مقاری از دانشکده علوم به عنوان نماینده انجمن‌های دانشکده انتخاب شد و من هم از دانشکده فنی انتخاب شدم. ما دو نفر شدیم نماینده دانشگاه تهران.

### ترکیب شورای تحکیم به چه صورت بود؟

آن زمان بچه‌ها مذاکرات خودشان را از نقطه‌ای شروع کرده بودند و یک کمیته‌ی فنی‌ای کرده بودند که پیش‌بینی موجهی نبود اما بالاخره پذیرفته شده بود. این طور بود که از هفت نفر شورای تحکیم فقط دو نفر از دانشگاه تهران بیاید و سه نفر دیگر هم از دانشگاه‌های تهران باشند که طبعاً از امیر کبیر و شریف بودند و دو نفر بعدی هم از شهرستان‌ها باشند. یک چنین چیزی مفهوم اولیه اش شکل پیدا کرد و ما هم همان روز قبول کردیم و خوشحال هم بودیم که دو تا سهمیه و دو شاد از دانشگاه تهران داریم که مستقیم انتخاب می شوند و قبل از اینکه نماینده‌های انجمن‌ها بیایند و بخوانند شورای عمومی تشکیل بدهند می روند شورای تحکیم را تشکیل می دهند. بنابراین شورای تحکیم می شد دو نماینده تهران، یک نماینده شریف، یک نماینده امیر کبیر و بعد ملی هم که خیلی عددی نبود. بقیه هم که دانشکده مستقل بودن مثل تکنسین و... که بعدها اقدام شدند و سهمیه ویژه شدند از دانشگاه تهران داریم که مستقیم انتخابی بود و دانشکده حسابداری و... اقدام شدند و شدند دانشگاه علامه. اینها مستقل بودند و اصلاً کسی نبودند. یعنی پراکنده بودند مثلاً دانشگاه شهید رجایی به عنوان مدرسه امریکایی‌ها مطرح بود که بعدها اقدام شدند. لذا شورای مرکزی اینجوری تشکیل می شد. بنابراین ما به این نحو شروع کردیم ولی همچنان رفتار منطقی را رعایت کردیم. شروع کردیم انجمن‌های دانشگاه‌ها را دعوت کردیم، اینها در اردوی تابستانی بعدتر را پیدا کرده بودند و ما این ارتباط را برقرار کردیم و دعوتشان کردیم آمدند تهران شورای عمومی تشکیل دادیم و مباحثمان را از شورای مرکزی شروع به پیگیری کردیم.

### اولین و مهمترین موضوعات مطرح شده چه بود؟

این شورای عمومی چند تا موضوع را در دستور کار خودش گذاشت. اول و مهمتر از همه اینکه مرامنامه تحکیم و اساسنامه‌اش را تنظیم کنیم و به فعالیت‌هایش شکل و چارچوب بدهیم. بعد راجع به نماینده امام بحث و بررسی کنیم. از همان آبان و آذر ۵۸ موضوعات در دستور قرار گرفت و به مسائل بعدی هم یکی یکی می رسیدیم. مثلاً آذر ۵۷ شهید مفتاح را ترور کردند. خوب ما برنامه شهید مفتاح را توانستیم به صورت منسجم شرکت کنیم. فوری بچه‌ها را خبر کردیم و به صورت حرکت قوی و سازمان یافته توانستیم شکل بدهیم و نشست برگزار کردیم و گفتیم اصلاً چه باید کرد؟ بعد چون بچه‌های اولیه قبل از اشغال لانه هم چند نشست اسبجام نیافته برگزار کرده بودند یعنی مثلاً کرامشاه در آنها نبود، آمدند توضیح دادند که در جلسات قبلی چه چیزهایی مطرح شده و حالا باید برویم سراغ بقیه بحث‌ها ما نیروها را تقسیم‌بندی کردیم و بحث‌ها را مطرح کردیم. کمیته‌هایی را تشکیل دادیم که هر کدام کارهایی انجام دادند. در حقیقت ما در بدنه دانشجویی که می خواست به سمت سفارت هم میل پیدا کند جذب کرده بودیم.

## فصل دوم انقلاب دوم

## چشم‌پوش‌ها و جاسوس‌ها

## از شریک زدگی و غریب زدگی تا انقلاب اسلامی



مثلاً کمیته دانش آموزی تشکیل داده بودیم. در شهر تهران تقریباً می‌شود گفت تمام مدارس و مدیرانشان با ما هماهنگ می‌کردند. چون آموزش و پرورش درگیر مشکلات شکل‌گیری اولیه خودش بود بخش‌های فرهنگی و فکری را هم با ما هماهنگ می‌کردند. آن کمیته خیلی قوی کار می‌کرد و ما در مسجد الجواد هر هفته چهار پنج جلسه برای نمایندگان دانش‌آموزی شهر تهران و اطراف می‌گذاشتیم. با ما دائماً مرتبط بودند. به این نحو شروع شد و بعد مباحث مربوط به بخش‌های مختلف را در دستور کار قرار دادیم و جلورفتیم.

### ❗ بحث نماینده امام چه طور مطرح شد؟

اولین کاری که ما کردیم این بود که بعد از چند جلسه یک انتخابات محکم در شورای مرکزی انجام دادیم. پادم است که آقای عزیزی که نماینده دانشکده حقوق بود بعد از انجام همه بحث‌ها گفت یک اشکال اساسی در کار هست و گفت به نظر می‌رسد این تصمیمات بدون نماینده امام هیچ کدام مشروعیت ندارد و این علامت سؤال را گذاشت و گفت ما با چه مجوزی می‌خواهیم اقدام کنیم؟ اینجا بحث نماینده امام مسئله‌اش جدی شد و یک شورای ۵ نفره تشکیل دادند و ما بحث نماینده امام را گذاشتیم در دستور کار یک جریان مفصل است.

### ❗ مگر برای لانه نماینده امام حضور نداشت؟

چرا اما قصد این را داشتیم که این ۲ دو بخش جداگانه باشند. بالاخره در سال ۵۹ بحث نماینده امام به قدری جلورفت بخصوص این که بعد در فروردین ۵۹ ما درگیر کار انقلاب فرهنگی شدیم. دیگر جریان انقلاب فرهنگی مسئله لانه را برای ما به بحث ثانوی تبدیل کرده بود. در مسائل کشوری هم مسئله لانه به عنوان مسئله باقی مانده سیاسی بر جای ماند. بقیه بچه‌های لانه هم از اواخر دوره‌ای که قرارداد الجزایر و آزاد کردن گروه‌گان‌ها بود دنبال جایی برای فعالیت خودشان بودند دیگر انجمن نیامدند بلکه رفتند در دولت مشغول فعالیت شدند. لذا در سال ۵۹ دنبال کردن این مباحث باعث شد که ارتباط ما با دفتر امام مسئله لانه را برای ما به بحث ثانوی تبدیل کردیم. ما به نوعی تقاضاهای ما برای دیدار گروهی و خصوصی با امام شده بود و این قضیه نماینده امام در آن فضا بود ولی مسئله فوری نبود. آن زمان این حرکت باعث شد که ما بتوانیم موج گسترده‌ای از دانشجویان را جذب کنیم. هر انجمنی می‌آمد بافلاصه مورد سؤال قرار می‌گرفت که آیا نشست برگزار کرده‌اید یا نه؟ گزارش‌هایشان را می‌گرفتیم. حالا نماینده‌شان آمده شورای عمومی و تحکیم و ما شورای عمومی تحکیم را داریم. جلسات را شروع کردیم و یک کاری را که شروع کردیم ارتباط‌گیری با حوزه و علما بود که این کار برای من راحت بود.

### ❗ اولین نشست چه زمانی برگزار شد؟

اولین نشست منسجم انجمن را ما اواخر سال ۵۸ برگزار کردیم. ۱۳ آبان من ۷-۸ روز سفارت بودم و بیستم بیرون آمدم که در کمتر از یک هفته نشست را برگزار کردیم. آن موقع ۱۴-۱۳ دانشکده در دانشگاه تهران داشتیم که نماینده‌هاشان آمدند. بعد حدوداً در عرض یک ماه با کل کشور ارتباط برقرار کردیم. به خاطر اینکه آماده بودند ولی ارتباط برقرار نشده بود. ما فوری با شیراز ارتباط برقرار کردیم و اعضایشان را شناختیم یا مثلاً با مشهد دو حلقه وصل داشتیم و خیلی زود مرتبط می‌شدیم؛ یکی همین اردوها بود که مبدا جهاد دانشگاهی شد و یکی هم جریانی بود که داشت سپاه را شکل می‌داد. بچه‌ها از کنار اینها می‌آمدند. لذا همه این بچه‌ها بخش اعظمشان پیوستند به این مجموعه که یک بخشی هم شد جهاد دانشگاهی که بعداً از دل مجموعه تحکیم جوشید. در بحث جهاد دانشگاهی اوایل خیلی مشکل داشتیم. بچه‌ها خیلی بحث می‌کردند. اساسنامه جهاد سازندگی رو هم من خودم نوشتم. با هم بحث می‌کردند که چرا این کار را می‌کنید؟ چرا جهاد دانشگاهی راه می‌اندازید؟ چرا به عنوان جهاد دانشگاهی می‌خواهید. یک چیزی را بریدید دانشگاه و برای خودتان جا نذاشتید؟ این بحث‌ها هم مطرح بود ولی ما زود همدیگر را پیدا کردیم. قریب ۵۸ دانشگاه در اولین نشست اواخر آذر یا اوایل دی ۵۸ شرکت کردند که چون دیگر با امام ارتباط مستقیم داشتیم مثلاً ۲۷ آذر ۵۹ که سالگرد شهادت شهید مفتاح بود سالگرد برگزار کردیم و رقتیم دیدار امام. و به نظر من عظیم‌ترین و عجیب‌ترین سخنرانی‌های حضرت امام در صحیفه نور و صحیفه امام یکی

سخنرانی ایشان در ۲۷ آذر ۵۹ است و یکی منشور روحانیت و یکی هم وصیتنامه امام. بعد از ۲۷ آذر جریان تحکیم به اوج رسید چون در جایگاه سیاسی کشور سخنرانی امام مثل این بود که تمام مسائل اصلی شکل‌گیری هویت اصلی جامعه ما در همین مسیر است که شما شروع کردید که امام می‌فرماید: دانشگاه و حوزه دو بال هستند که اگر فاسد شوند همه جامعه فاسد می‌شوند و اگر اصلاح شود همه جامعه اصلاح می‌شود. ما با خود شهید مفتاح نتوانستیم حشر و نشر پیدا کنیم یعنی ایشان شدند رئیس دانشکده الهیات. سال ۵۸ که سال پر مسائلی بود از لحاظ سیاسی و پرتراکم. ولی آن چیزی که ما دنبالش بودیم این بود که بعد از قضیه لانه بتوانیم به جریان دانشجویی مذهبی شکل بدهیم. منافقین هم انجمن دانشجویی مسلمانان را تشکیل داده بودند و نیروهای خودشان را برده بودند که حالت پاتک و جاسوس ما را داشتند و مرتب دنبال ایجاد اختلال در کارها بودند. ما برنامه‌ریزی‌هایمان را شروع کردیم. نشست‌هایمان هم هفتگی بود یعنی بچه‌ها هر هفته از شهرستان می‌آمدند. در تمام زمستان سال ۵۸ نشست‌هایمان را هفتگی برگزار کردیم. بعد دولت مهندس بازرگان لایحه استقلال دانشگاه‌ها را شکل داده بود که مهندس از لایحه استقلال دانشگاه‌ها و وابستگی کامل به امریکا دفاع می‌کند. این لایحه می‌خواست دانشگاه‌ها از هم مستقل بشوند و به دولت وابسته نباشند. این را تشکیل دادند و ما مقابلش موضع گرفتیم و موضع‌هایمان سنگین شد. بهمین و اسفند ۵۸ ما دائماً با این جریان چالش می‌کردیم. پادم است یک روز آقای فضل الله موسوی به من گفت که اینها دارند تصویب‌های آخرشان را می‌کنند. آن زمان وزارت علوم جلساتی با حضور آقای حبیبی وزیر علوم داشت که در همین سال آملی تئاتر دانشگاه تربیت معلم در پردیس خیابان مفتاح برگزار می‌کردند. ایشان به من گفت بیایید سه چهار نفری این کاسه کوزه را به هم بریزیم و ننگاریم قضیه پیش برود، که ما یک روز رقتیم و ایستادیم و موضع رقتیم به نامی نمی‌گذاریم و با این مسئله مقابله می‌کنیم و استقلال به معنای اینکه ما مستقل بشویم و قوی باشیم خوب است، ولی با استقلال به این معنی که می‌خواهیم تشکیلات دانشگاه را به طور کلی از مجموعه دولت جدا کنیم مخالفیم و از آن جلوگیری می‌کنیم. موضعگیری‌های متعددی شد که رسید به پیام نوروزی سال ۵۹ حضرت امام. من رفته بودم به قم و سر بزمن بقیه بچه‌ها متفرق بودند که آقای حسین رحیمی و آقای علی ملاری از تهران زنگ زدند و گفتند بیایید که پیام امام صادر شده. بیایید ببینیم که با پیام امام چه کار کنیم. چون بند ۱۱ پیام فکر می‌کنم این بود که باید انقلاب اساسی در دانشگاه‌های کشور صورت بگیرد و به قرآن برگردیم و دست اجانب کوتاه بشود. وقتی این مطرح شد ما برگشتیم رقتیم تهران و به شورای عمومی انجمن‌ها فراخوان دادیم. فکر می‌کنم حدوداً چهارم پنجم فروردین بود که شورای عمومی آمد و ما حدود دو هفته یکسره جلسه برگزار کردیم تا رسیدیم به روز ۲۱ فروردین.

### ❗ آیا قبل از پیام امام شما به لزوم انقلاب فرهنگی پی‌برده بودید؟

بله دو سه تا محور روشن داشت. یک محور این بود که کلاً دانشگاه در آن ایام به اندازه قد و قامت خودش علم نداشت و این که می‌شود گفت یک نوع کم‌سوادی و در بخش گسترده‌ای بی‌سوادی دانشگاه را رنج می‌داد. یعنی با این وضعیت بخش دانش‌های معرفتی و معارفی دانشگاه اصلاً نمی‌توانست کمترین عرض اندامی در مقابل خروجی‌های حوزه داشته باشد و خیلی ضعیف بود. در بخش فنی مهندسی هم همین طور بود. یعنی اینطور نبود که ما در علوم مهندسی واقعا مهندس واقعی به جامعه تحویل بدهیم نه، یک مقدار دروسی که می‌خواندند مثلاً فرض کنید جبر و آنالیز بود و ترمودینامیک. اما خروجی‌های کارپردازی اصلاً روشن و واضح نبود. بعد هم بچه‌ها همان‌ها را به دلیل جو سیاسی و مسائل مبارزاتی قبل از انقلاب به صورت باری به هر جهت می‌گذراندند. مثلاً دانشجوی الکترونیک معلوم نبود چه قدر سواد الکترونیک دارد. ما با چنین شرایطی مواجه بودیم و می‌دیدیم دانشگاه فاقد ارزش علمی خودش است از آن طرف بخش بزرگی از این اساتید یک جوری خودشان را جا کرده بودند. بعدها معلوم شد که فلان استادی که استاد برجسته شیمی تلقی می‌شد از یک مؤسسه دست چندم

در فرانسه یک مدرکی گرفته و آمده آن را به شورای تأیید مدارک وزارت علوم ارائه داده و بالاخره دکترا او را تأیید کردند و آمده استاد شده. اینکه ما واقعا PhDهای پایان نامه دار کلاً تحقیق کرده باشیم باقیم خیلی محدود بود. اگر هم مواردی داشتیم در مجموعه‌های شاهنشاهی بودند. آن موقع‌ها آدم‌هایی بودند که تابع رژیم پهلوی بودند ولی دیگر رفته بودند و دانشگاه هم کاملاً خالی شده بود. ولی واقعیت این بود که همه می‌فهمیدند فلان استاد که تودهای هم بود و استاد جبر و آنالیز بود اصلاً این درس را نمی‌فهمید. ما اساتید نادری داشتیم مثل آقای دکتر صمد فرخی یا آقای دکتر قلم سیاه که محدود بودند. ولی بیشتر اساتید افرادی بودند که خودشان را جا کرده بودند. بنابراین همه ضرورت انقلاب فرهنگی به این معنا که دانشگاه هم به طرف اهداف انقلاب بیاید و هم واقعا علمی بشود را کاملاً می‌یافتند. لذا خروجی مشخص مهندسی و پزشکی و... طوری نبود که ما بتوانیم در جامعه به عنوان خروجی دانشگاه عرض اندام کنیم. به همین دلیل ما در رشته‌های پزشکی اصلاً تخصص‌های بسیار کم و نادری داشتیم.

### ❗ بحث تدوین اساسنامه و مرمانه‌ها به کجا رسید؟

ما بعد از انقلاب فرهنگی همه این مباحث را با جدیت بحث کردیم. این اولین مرمانه‌ای است که به عنوان پیش‌نویس دفتر تحکیم است. این هم که می‌بینید من بالایش را بریده‌ام به خاطر این است که آن موقع رسم بود که متأسفانه دوستان در تدوین اولیه تابع همان جو شده بودند که می‌نوشتند به نام خدا و خلق قهرمان ایران که منافقین این را می‌نوشتند. بعد مثلاً آنها‌هایی که می‌خواستند مثل منافقین خلق قهرمان را ننویسند می‌نوشتند: به نام خدا و مستضعفان جهان. حالا این یک چنین دنباله‌ای داشت که من آن موقع از بس ناراحت بودم به عنوان یک جوان ۱۸-۱۷ ساله دوست داشتم این مسائل به طور جدی مورد بررسی قرار بگیرد. مطالب شهید مطهری را هم خودم منتشر می‌کردم. کار می‌کردم در این زمینه و از مباحث ایشان مستقیم استفاده می‌کردم. این را باقی‌چیز بریدم دقیقاً با تایپ IBM تایپ شده، مثلاً نگاه کنید که من این را خط زدم از روی ناراحتی؛ با اعتقاد به نفی طاغوت و کلیه مظاهر آن در هر شکلی از استکبار استضعاف و ارتجاع احیا و بازگشت به مناسبات و روابط فردی و اجتماعی منطبق طاغوتی و غیر اسلامی ضمن حمایت از خلق‌های مستضعفان جهان با غارتگران بین‌المللی امپریالیسم شرق و غرب و صهیونیسم و هر حرکتی که موجودیت اسلام و انقلاب اسلامی و استقلال کشور را به خطر بیندازد مبارزه می‌نمایم. انوقت شما ببینید این قسمت تلاشی می‌کردم و دنبال آن بودم. اینها مثلاً و اجتماعی منطبق طاغوتی و غیر اسلامی را من اینجا خط کشیدم که مثلاً عبارتش را اصلاح کنیم و یک چیز درستی بگذاریم. اگر قرار اسلامی باشد بنویسیم بر طبق موازین اسلامی، مثلاً مطابق با مسیر و خط و اندیشه اسلامی حرکت کنیم. اینها چیزهایی بود که یک بخش اساسی آن را سعی کردیم در آن مرمانه‌ای که تدوین کردیم بیاوریم. من خیلی در این قسمت تلاشی می‌کردم و دنبال آن بودم. اینها مثلاً اصول تشکیلات اسلامی جلسه تشکیل شده و بحث کرده‌اند. این بحث مرمانه را من خودم نوشتم. اساسنامه را هم خودم نوشتم و بعد از انفجار سال ۶۰ (انفجار ۶ تیر سال ۶۰ که آقا در آن انفجار زخمی شدند) ما مباحث آن سال را که جمع‌بندی کرده بودیم و مرمانه را در حالی که روی تخت در حال استراحت بودند بردیم خدمتشان. علت هم این بود که بعد از آن قضایای مربوط به نمایندگی امام را در سال ۵۹ دنبال کردیم که در نهایت در شهرپور یا مهر ۵۹ بود که حاج احمد آقا گفتند که امام فرمودند من دیگر به آن موضوع ۵ نفر و شورا کاری ندارم. آقای سید علی آقا نماینده تام‌الاختیار من باشد و شما بروید به ایشان مراجعه کنید که ما آمدیم در مسجد دانشگاه تهران روزهای دوشنبه ظهر نماز جماعت گذاشتیم و آقای خلمنه‌ای هم می‌آمدند نماز جماعت را اقامه می‌کردند. من خودم جلسه را اداره می‌کردم و بعد از جلسه پرسش و پاسخ بود.

### ❗ آیا اساسنامه بعد از مدتی اصلاح شد؟

اساسنامه بحث خاصی نداشت. بیشتر در مورد موضوعی بود که ما چند کمیته تشکیل بدیم و چه جوره باشد و این حرف‌ها. ارم تحکیم هم روی آن خورده بود. آن آرم را ما دادیم آقای ضراغی نامی بود که طراح گرافیک بود طراحی کرد. (این آقای ضراغی صدا و سیما نبود).

## دولت مهندس

### بازرگان لایحه

### استقلال

### دانشگاه‌ها

### را شکل داده

### بود که شورای

### انقلاب تصویب

### کنند؛ ما در مقابل

### لایحه موضع

### قاطع‌گر فتمیم

### و گفتیم از

### لایحه استقلال

### دانشگاه‌ها

### و وابستگی

### کامل به امریکا

### دفاع می‌کند.

### این لایحه

### می‌خواست

### دانشگاه‌ها از

### هم مستقل

### بشوند و به

### دولت و اینها

### وابسته‌نیاشند.

### این را تشکیل

### دادند و ما

### مقابلش موضع

### گرفتیم و

### موضع‌هایمان

### سنگین شد

## چشمتی‌ها و دانشجویی

## از شرقی زدگی و غربی زدگی تا انقلاب اسلامی